

گاهی وقت‌ها برای دیدن از چشمان همدیگر کمک بگیریم



یعنی تفاوتی بین سرعت نور و سرعت صوت. ما قبل از این که بشنویم، می‌بینیم. پس باید توجه داشت اولین و مهم‌ترین ابزار شناخت و قضاوت کردن، دیدن است. همان حس بینایی یا قوه‌ی ادراک عینی.

ضرب‌المثل معروف و پرکاربرد «شنیدن، کی بود مانند دیدن» مصداق بارز آن است. شنیده‌اید و شاید هم بر این باور، کم‌وبیش پای‌بند باشید که

چشمان بی‌شماری در دنیای اطراف ما می‌بینند، از ناپیداترین تا غول‌آسازترین موجودات هستی لایتناهی، همه و همه می‌بینند ولی نکته این‌جاست که همه از دریچه‌ی چشمان خود می‌بینند یا به عبارت ساده‌تر، برای خود می‌بینند.

نزدیک‌ترین عضو فعال به مرکز فرماندهی بدن (مغز)، بدون شک «چشم» است. هرچند گوش، چسبیده به مرکز فرماندهی است ولی بین چشم و گوش، فاصله و تفاوتی بین نور و صداست

موزه‌ی خاطره‌ها

خاطره‌ی تلخ

خاطره‌ی تلخ را یک‌بار مرور کنید، درس‌های آن را بیاموزید و سپس آن را در صندوق گذشته قرار داده و به‌دست امواج زمان بسپارید تا برود و به آن بگویید: «دیگر نمی‌خواهم به ساحل زندگی‌ام بازگردی.»

خاطره‌ی زیبا

خاطره‌ی زیبا را در موزه‌ی زیبایی‌های زندگی بگذارید. لازم نیست تمام عمر خود را در سالن‌های قدیمی موزه سپری کنید اما انگیزه‌ی خوبی است که کلکسیون موزه‌ی خود را هر روز غنی و غنی‌تر کنید و هر از گاهی برای سرکشی به گران‌بهاترین گنجینه‌های موزه، سرزنید. چه زیباست اگر صاحب موزه‌ی «لوور» یا «آرمیتاژ» باشید.



دکتر بهاره دادرس

می‌گویند: «باید به هم اعتماد کنیم» یا «بیباید به هم اعتماد کنیم» یا «درنهایت، یک‌طرف باید به طرف دیگر اعتماد کند» و همه‌ی این عبارتها یعنی باید مانند طرف مقابل فکر کرد، مانند او دید یا دست‌کم برای فکر و بینش او احترام و حریم قابل درک و پذیرش قائل بود. این دیدن‌ها، تفاوت بسیاری با هم دارند و اثبات آن کاری‌ست سهل و شدنی.

دو نفر را برای وصف یک منظره، یک حادثه و یا یک فیلم به مکانی مشخص بفرستید، با رعایت تشابه (حتی از وسائل نوشتاری فوق‌العاده مشابه استفاده نمایید). نتیجه، قابل پیش‌بینی و بسیار شگفت‌انگیز خواهد بود و در عین حال، قابل تأمل چراکه وقتی این دو گزارش را کنار هم قرار دهید، شاید به‌سختی بتوانید چند جمله و یا ایده‌ی مشترک در آن‌ها بیابید.

حالت‌های روانی، موقعیت فردی و اجتماعی، نوع نگرش و جهان‌بینی فردی و درونی، احساس‌ها و عواطف و هزاران هزار دلیل دیگر به این اختلاف دید، دامن می‌زنند تا دو نفر، یک صحنه‌ی واحد را در دو شکل و قالب گوناگون، ترسیم و ثبت کنند و شاید هیچ احساس مشترکی هم نداشته باشند.

شنیده، دیده و یا مستقیم با این مصداق برخورد کرده‌اید و برای‌تان آشناست که دو دوست، زوج، شریک، همسایه، خواهر، برادر، پدر و مادر و... از سر اعتراض و گلایه، گاه پرخاش‌جویانه و طلب‌کارانه بیان می‌دارند که: «من را نمی‌بینی». منظور، این است که همدیگر را نمی‌فهمیم، درک نمی‌کنیم و این اعتراض، متأسفانه به‌طور کامل، به‌جا و منطقی است.

بیباید از امروز برای بهتر دیدن و یا دست‌کم دیدن، از چشمان همدیگر استفاده کنیم و جهان را از دریچه‌ی نگاه طرف مقابل بنگریم. مطمئن باشید افق‌های تازه‌تری پیش روی همه‌ی ما گشوده می‌شود. مطمئن باشید برای فهم دقیق نابینا هم باید با چشم نابینای او به پیرامون خود بنگریم.

پس آرام و آهسته در کمال خونسردی کنار هم بنشینیم. علاقه‌های مشترک همدیگر را بشناسیم و زوایای تاریک ذهن همدیگر را با نور شناخت، روشن و قابل فهم سازیم. با یک طرز فکر یا دست‌کم با آگاهی از عقیده و حس درونی طرف مقابل، به رویدادها و حادثه‌های پیرامون خود نگاه کنیم. امتحان کنید، ریشه‌ی خیلی از اختلاف‌ها و انحراف‌ها، خوب نگاه نکردن و بیگانه بودن با زاویه‌ی نگاه یکدیگر است. برای بهتر دیدن، شاید گاهی وقت‌ها لازم است که:

«با چشمان همدیگر به آسمان پرستاره نگاه کنیم.»

رضا بردستانی